

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه قصص (جله دوم)

جله خانوادگی - اسناد اخوت ۱۳۸۱/۰۳/۰۶

برای سلامتی خود و اهل بیت خود و همه کسانی که زائر اربعین هستند و برای اینکه ما هم زائر اربعین بشویم، صلواتی ختم بفرمایید.

هر کسی هر آرزو و حاجتی دارد در ذهن بیاورد. برای اینکه ان شاء الله آنها به هدف اجابت برسد، صلواتی ختم بفرمایید.

ما جلسات قبل قدری از آیات سوره مبارکه قصص را مطرح کردیم.

در این سوره انتظار می رود که ما بتوانیم آیات کتاب مبین را مشاهده کنیم. کتاب مبین، کتابی است که هم خود واضح و آشکار است و هم حقایق را آشکار می کند مثل چراغ که هم خود روشن است و هم اطراف خود را روشن می کند. مبین به معنای تبیین کننده و روشنگر است. ما انتظار داریم در این سوره آیات کتاب مبین را ببینیم. بخشی از آیات کتاب مبین اختصاص به نباء موسی (علیه السلام) و فرعون دارد که تلاوت شده است. تلاوت شده یعنی خود رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) نیز همه این آیات را عمل کرده است و از روی سیره و عمل پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه این موارد اظهار شده است.

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَاِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (٤)

این آیه نشان می‌دهد، خداوند اجازه داده است برخی از انسان‌ها روی زمین علو داشته باشند. اینکه چرا اجازه داده است به دلیل فعال شدن تفکر انسان و اینکه انسان دین را به عنوان یک حقیقت بپذیرد و اگر مستضعف شد اتفاق بعدی «نَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» برای او بیافتد.

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (٥)

خداوند از همان ابتدا می‌توانست کاری کند که فرعون‌ها اجازه ظهور و بروز نداشته باشند اما به آنها اجازه داد و در ازای این اجازه به مستضعفین هم توفیق داد تا بتوانند قیام کنند و خود استضعاف، این افراد را قوی می‌کند. خیلی فرق می‌کند که فردی را از ابتدا حاکم مکانی قرار بدهند یا این فرد با یک مبارزه چنین چیزی را بدست بیاورد. همانگونه که والدین در رابطه با پول دادن به فرزندان خود رفتار می‌کنند، آنها معتقد هستند که فرزندشان باید کار کند تا بفهمد پول در آوردن یعنی چه. انسان‌ها تا با فرعون‌ها مبارزه نکنند، قدر پیروزی و حاکمیت دین خود را نمی‌دانند. در آخرالزمان هم به قدری فضاهای مجازی درست می‌کنند... فضاهایی که انسان را در وضعیتی قرار می‌دهند که استعدادها خود او شکوفا شود. ما به هر حال باید پنجه در پنجه استکبار بیندازیم تا استعدادهایمان شکوفا شود.

در واقع همان طور که به فرعونیان اذن داده شده است که علو بکنند، خداوند اراده نیز کرده است که مستضعفین بیایند و وارث شوند. هر دو اراده خداوند است اما اراده مستضعف مثل این است که وعده خداوند است. برای اینکه علو در زمین مستقر نیست و از بین رفتنی است و بساط آن جمع می‌شود.

چگونگی این موضوع را در آیات مربوط به فرعون و حضرت موسی (علیه السلام) بیان می‌کند. بحث «نتلو» مربوط به همین موضوع است که ما تلات می‌کنیم، این فرعون می‌شود همان کسی که «يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً» و حضرت موسی (علیه السلام) کسی است که مستضعف را به یک بلوغی می‌رساند که افراد به واسطه آن بلوغ، ائمه می‌شوند؛ یعنی این موضوع را ذیل آیه ۳ مطرح می‌کند. این آیه نسبت به بقیه آیات احکامی تر است. آیه ۶ هم در همین راستا است:

وَنُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (٦)

یعنی آیه را طوری آورده است که گویی ادامه داستان حضرت موسی (علیه السلام) و فرعون را مطرح می‌کند، این همان فرعون‌ی است که نابود می‌شود؛ یعنی فرعون و هامان و جنود آن را ببینند که به همان چیزی که از آن می‌ترسیدند، گرفتار شدند. آنها برای از بین رفتن در دنیا که کار نمی‌کردند! بلکه برای بقا در دنیا کار می‌کردند. این دو آیه را باید با هم بخوانیم. در واقع مدل موسی (علیه السلام) و فرعون را به یک مدل فراگیر تبدیل می‌کند؛ فرعون کسی است که علو می‌کند و مردم را به استضعاف می‌کشاند و موسی (علیه السلام) کسی است که مردم را به انقلاب دعوت می‌کند و آنها را به ائمه تبدیل می‌کند. منظور خود حضرت موسی (علیه السلام) نیست بلکه قوم خود را تبدیل به ائمه می‌کند.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (٧)

فَأَلْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (٨)

وَ قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَكِدًّا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (٩)

در این آیات دلالت‌های خیلی عجیب و غریبی است که انسان هر وقت بخواند یکی از این موارد خیلی برای او جالب می‌شود. مثلا نشان می‌دهد این داستان برای چندین هزار سال قبل است، نشان می‌دهد علم چند هزار سال قبل نسبت به حالا خیلی بیشتر بوده است، به دلیل همین علوم، آنها متوجه می‌شدند که اولاً نسلی که بنا هست در آن دوره به دنیا بیاید چه کاره است و ممکن است طاغوت را سرنگون کند و به همین دلیل در این چند ماه هر بچه‌ای در این منطقه هست باید سر بریده شود چون ممکن است یکی از آنها موسی (علیه السلام) باشد. فکر کنید چه علم عجیبی داشته‌اند که چنین پیشگویی‌هایی می‌کردند! و این علم واقعی هم بوده است چون موسایی در آن دوره بوده است. ولی در عصر ما علم وابسته به تکنولوژی شده است، حالا این دنیا اگر توانست چیزی را با این دقت پیش‌بینی کند! با این همه گستردگی تکنولوژی، مثل اینکه انسان امروز با این همه پیشرفت باید زمان‌های زیادی بگذرد تا به علم فرعونیان دست پیدا کند.

سوال: در آن زمان پیشرفت انسان وابسته به جن بوده است؟

- اهرام ثلاثه و یا قوم عاد که در صخره و در دل کوه خانه می‌ساختند.. الان همین آثار باستانی که از چندین هزار سال قبل مانده است را نگاه کنید برخی از آنها را هم با تکنولوژی کنونی هم نمی‌توان ساخت. مشابه سازی هم نمی‌توانند بکنند.

اینکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جن را تسخیر می کردند، درست است و حتی در زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) هم این اتفاقات بوده است. این پیشگویی ها به حدی درست بوده است که شما می گوید مربوط به جن است. حکومت انبیاء (علیهم السلام) را کاری نداشته باشید، ما با آن کاری نداریم، ما منظورمان نوع بشر است. یک زمانی خیلی قوی تر بوده است. حالا اینکه قوی تر بوده است یا ضعیف تر، حرف این است که انسان زمانی به خود می بالید، زمان در ما علم و تکنولوژی ایجاد کرد و این علم و تکنولوژی زندگی را برای ما آسان و ساده می کند. علم و تکنولوژی چیزی نیست که بشود به آن بالید چون یک زمانی علم و تکنولوژی از حالت کنونی آن خیلی بالاتر بوده است اما آن چیزی که باید به آن ببالید، نظام فکری درست است و اینکه انسان بر اساس یک منش درستی زندگی کند. علمی که بیاید و علو ایجاد کند، آن علم طغیان ایجاد می کند؛ یعنی علمی که بتوان به وسیله آن پیشگویی کرد را پیدا کنید و این پیشگویی در خدمت استکبار قرار بگیرد، این علم تبدیل به پیغمبر گشی می شود.

حالا این بحث هایی که به صورت فرعی مطرح می شود، بحث های جانبی است؛ یعنی مثلاً فرض بگیرید زن فرعون می گوید این کودک را نکشید، یعنی این ها هر کودکی را می کشتند. این اوج قصاصات است. همه مردم را که نمی کشتند بلکه شیعیان قوم را می کشتند. قوم بنی اسرائیل قوم مشهوری بوده است، فرزندان حضرت یعقوب (علیه السلام) بوده اند. یکی از اسماء حضرت یعقوب (علیه السلام)، اسرائیل بوده است این افراد چون خانوادگی موحد بوده اند، فرعون از آنها می کشت تا کم شوند. زنان قوم حضرت یعقوب (علیه السلام) را هم به سمت کنیزی بردند؛ یعنی وقتی مردان و پسران را می کشتند، ازدواجی صورت نمی گرفت و این قوم به طور طبیعی مضمحل می شد و یا اینکه زن وارد قوم دیگری می شود و برای آن قوم فرزند می آورد.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِنَّ كَادَتْ لِتُبَدِيَ بِهِ لَوْ لَا أَنْ رَبَّطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰)

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۱)

این آیات نشان می دهد که مادر حضرت موسی (علیه السلام) طبق وحی فرزند خود را به آب می اندازد، منتها بعد طبق یک پیگیری فرزند خود را به دست می آورد؛ یعنی اینطور نیست که بگوید خدا به من وعده داده است پس در خانه بمانم و کاری نکنم! برخی فکر می کنند توکل یعنی خداوند فراهم می کند و ما نباید کاری بکنیم. با اینکه خداوند به مادر موسی (علیه السلام) وعده داده است اما ایشان از تلاش باز نمی ایستند. یکی از مسائل مهمی که خیلی با آن درگیر هستیم، این است که چه طور می شود هم توکل کرد و هم کار را به خدا واگذار کنیم؟ برخی معتقد هستند که همه چیز دست انسان است یعنی هر کاری انسان انجام بدهد، همانطور می شود و او خود باید تلاش کند. برخی دیگر معتقد هستند که همه چیز دست خداوند است و انجام دادن یا ندادن کاری، چندان مهم نیست چون خدا فراهم می کند. بین این دو دیدگاه یک دیدگاه سوم هم وجود دارد آن هم اینگونه است که «همه کار را به خداوند

واگذار کن و از الهامات الهی در انجام کار نیز استفاده کن و هم دنبال برنامه‌های خودت برو،» به این‌ها «دعای عملی» گفته می‌شود. یک دعای قولی و یک دعای عملی داریم. در واقع دعای عملی نافی توکل نیست. فرد همانطور که به حرف خداوند اعتماد دارد، پیگیری هم می‌کند. مثل مادر حضرت موسی (علیه السلام) که انقدر به حرف خداوند اعتماد داشته است که فرزند نوزاد خود را به رودخانه می‌اندازد اما پیگیر وضعیت فرزند خود نیز هست.

سوال: آیا این نشان از پشیمانی ایشان ندارد؟ وقتی اعتماد دارد چرا به دنبال فرزند خود می‌رود؟!

- خیر نشان از پشیمانی نیست، به هر حال انسان باید بداند که خداوند وظیفه‌ای به عهده‌ی او گذاشته است که باید آن فعال شود و این منافاتی با توکل ندارد. مثل این است که ما بخواهیم یک خانه داشته باشیم؛ اگر سوال شود که برای داشتن خانه چه می‌کنید، پاسخ می‌دهیم هیچ کاری و منتظر هستیم یک نفر پیدا شود و بگوید این پول برای تو است، برو و برای خود خانه‌ای بخر! اخیراً هم این موضوعات زیاد شده است، بالاخص در حوزه ازدواج، برخی این طور فکر می‌کنند که اگر خدا بخواهد به من می‌گوید که این فرد به درد تو می‌خورد! بعد می‌گویند ما که به خدا واگذاریم کردیم، پس چرا نشد؟!

خیلی‌ها دوست دارند طاغوت از بین برود و خدا آنها را به خودشان واگذار کند. ما دعا می‌کنیم هر انسانی که بد است از بین برود، نه اینکه دعای قولی بد باشد اما چه کار عملی برای از بین رفتن این طاغوت‌ها کرده‌ایم؟! حتماً باید کار عملی انجام شود.

سوال: «لایشعرون» در این آیه چگونه می‌شود؟

- «لایشعرون» مربوط به مادر و خواهر حضرت موسی (علیه السلام) است که نمی‌دانستند که این یک سناریو از پیش طراحی شده است و این کودک به دست چه کسی می‌افتد. یک مرتبه دیدند که فرزندشان دست همان فرد اصلی افتاد! گاهی حتی نفرت اصلی طاغوت از زیردستان خود، فرعونیت کمتری دارند. چه بسا اگر این کودک دست سرباز می‌افتاد، او را می‌کشت!

واژه «قُصَّیْهِ» بسیار مهم است و همان قصص است، به معنای ردیابی و پیگیری است. «قصص» یعنی آن جریان‌هایی را که قابل ردیابی و پیگیری است را ما برای شما قصه می‌کنیم؛ یعنی چیزهایی می‌گوییم که شما رد آن را بیابید و به نتیجه برسید.

انسان‌ها همیشه بین تضادها گرفتار می‌شوند و تکلیف خود را هم نمی‌دانند. در واقع مشکل آنها نیز همین است، نمی‌توانند مسائل را با هم بسنجند. تقریباً نوع انسان از این سنخ است که نمی‌تواند بین تضادها جمع کند. یکی از این تضادها این است که «چگونه می‌توان به خداوند توکل داشت و در عین حال کار خود را انجام داد؟!». حالا اگر شد تا آخر سوره، باقی تضادها را برای شما شمارش خواهیم کرد. مثلاً خواب می‌بینید یک نفر مژدگانی‌ای را به شما می‌دهد، مثلاً به شما می‌گویند که ان‌شاءالله سفر اربعین نصیب شما می‌شود، خواب می‌بینید که به زودی سفری به شما خواهد رسید. اگر بعد از این که از خواب بیدار شدید به خواب اعتماد کردید به این معنا که رفتید و حساب بانکی خود را بررسی کردید و برای سفر دنبال ویزا و پاسپورت خود بودید، خواب محقق می‌شود اما اگر این کار را نکردید و گفتید که خواب دیدیم که حتماً زیارت نصیب من می‌شود، البته ممکن است که بشود اما خیلی وقت‌ها هم نمی‌شود. الان وضع مملکت ما شبیه به این ماجرا شده است، همه می‌خواهند وضعیت اقتصادی درست شود، میل داریم، میل شدید برای اصلاح این وضعیت اما نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم و نمی‌توانیم این اراده را به عمل تبدیل کنیم! دعای خود را نمی‌توانیم عملیاتی کنیم، دلمان می‌خواهد معجزه‌ای شود و یا کسی بیاید و این مشکلات را با معجزه حل کند! این‌ها درست نیست و با توکل نمی‌سازد؛ یعنی مادر حضرت موسی (علیه السلام) به دنبال بچه می‌رود و از طرفی هم خداوند کاری می‌کند که اوضاع بر وفق ایشان باشد. از جمله اینکه موسی (علیه السلام) ناآرامی می‌کند و شیر هیچ زنی را نمی‌خورد، در این شرایط باید کسی را بیاورند تا بچه شیر او را بخورد. خواهر حضرت موسی (علیه السلام) بسیار پیگیر بوده‌اند و در عین حال هم توسط طاغوت شناسایی نشده بودند و ازین رو به فرعونیان پیشنهاد می‌دهند که اگر می‌خواهند فرد مناسبی را برای شیر دادن بچه به آن‌ها معرفی کنند.

وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ (۱۲)

یک انسان و نه حضرت موسی (علیه السلام) بلکه مادر ایشان بقدری مهم می‌شود که برای روشن شدن چشمان ایشان و اینکه غمی در دل او نباشد و به خاطر اینکه بداند که وعده خداوند حق است، موسی (علیه السلام) به او برگردانده می‌شود.

سوال: این چطور ممکن است که خواهر موسی (علیه السلام) کسی را برای شیر دادن به نوزاد معرفی می‌کند و طاغوتیان باور کنند!؟

- خداوند است و وقتی بر فهم کسی مهر می‌زند، دیگر کاری نمی‌شود کرد! حتی شک نکردند که این خانم که شیر دارد فرزندش کجا است؟! قرآن هم معترض این موضوع نمی‌شود، می‌خواهد بگوید که تا چه حد این افراد از موضوع غافل شدند اما مادر حرکت و اعتماد را کرد. پیگیری ایشان بیش از یک اطلاع است، چون «قصه» را مطرح می‌کند که در آن ردیابی و ردگیری موضوعیت دارد. کسانی که زیست‌شناسی کار می‌کنند خوب می‌دانند، یک

دارویی را درست می‌کنند برای امتحان آن را به موجودی می‌دهند و برای شناسایی میزان تاثیر آن ردیابی می‌گذارند که این دارو کجا رفته و در کدام بخش‌ها اثر گذاشته است، به این «فُصَّیْه» می‌گویند. این کار را برای این انجام می‌دهند که مدلی را درست کنند و آن را تبدیل به یک داروی همگانی کنند. قصه‌ها از آنجایی که قدرت ردیابی و ردگیری دارند خیلی مهم هستند؛ یعنی الان هر جا به شما گفتند که چرا اینگونه رفتار می‌کنی، پاسخ می‌دهید که زمانی مادر موسی نامی بوده که به او وحی شد و در پی آن فرزند خود را به رود انداخت ولی این وحی او را تنبل نکرد و از عمل بازداشت و به خانه نبرد، دست بسته نکرد، تلاش خود را انجام داد تا بچه به او بازگردانده شود، من نیز همین کار را می‌کنم؛ توکل کرده‌ام امت از حرکت هم باز نایستاده‌ام. من هم اعتماد دارم و هم می‌خواهم بینم خدا چگونه چشمم را روشن می‌کند و به من نشان می‌دهد که وعده او حق است و حزن درونی من را زائل می‌کند. چون وقتی این موارد را دیدم که آنجا محل من و ملاقات خداوند است، میقات درست می‌کنم.

یکی از نکات مهم در سوره مبارکه قصص این است که برای انسان یک ساحت بشری قائل می‌شود که این ساحت بشری ساحت معنوی او را مختل نمی‌کند؛ یعنی اینکه چون شما فرزندان نیست و ناراحت هستید، در واقع به دلیل خاصیت بشری و عاطفی انسان است که از خود در مقابل نبود فرزند واکنش نشان می‌دهد، اتفاقاً این نشان می‌دهد که خیلی بشر است و منافاتی ندارد! مراقب باشید گاهی ما در موضوعات مربوط به توکل، بشریت را از انسان ساقط می‌کنیم و یک انسان کاملاً اتوماتیک درست می‌کنیم که مثل یک ماشین عمل می‌کند و می‌گوییم چنین فردی توکل دارد! در صورتیکه اینگونه نیست و این فرد به دلیل نبودن فرزندش گریه می‌کند و حزن دارد. این منافاتی با توکل ندارد، این چه اشکالی دارد؟! به هر حال ساحت بشری را نمی‌توان کتمان کرد.

سوال: چطور می‌توان الهام و وحی را تشخیص داد؟

- یک الهام داریم، یک وسوسه و یک وحی داریم؛ یعنی هم شیطان می‌تواند وحی کند و هم از جانب خداوند و ملائکه وحی صورت می‌گیرد. وسوسه و الهام خفی است. یعنی مثل این است که انسان کاری را انجام بدهد و حتی خودش هم نفهمد که این کار را بر اثر وسوسه یا الهام انجام می‌دهد. وحی اینگونه نیست، صوت دارد؛ یعنی آشکار است؛ یعنی انسان می‌فهمد که کسی به او گفته است این کار را بکن. سازوکار وحی برای یکسری افراد است که ایمانشان کامل شده است؛ چه خوب و چه بد. چون در نقطه مقابل کسانی هستند که درجه کفر بالایی دارند و از جانب شیطان این وحی را دریافت می‌کنند. خیلی هم خطرناک است، خیلی از قتل‌ها و جنایت‌های وحشتناک به این صورت است که فرد می‌گوید کسی به من گفت این کار را انجام دهم و من متوجه کار خود نبودم. اگر انسان الهامات درستی داشته باشد و این الهامات به صورت پی در پی و صحیح دریافت شود و طوری زندگی کند که به آنها خدشه وارد نشود، وحی‌هایی نصیب او می‌شود؛ چون وحی مقام بالاتری از الهام دارد، حتماً الهام، الهام درستی

است. از طرفی هر چقدر وسوسه‌های تاخیر انداز در کار خیر، در زندگی انسان زیاد باشد حتما باید منتظر وحی‌های شیطانی باشد. کسی که وسوسه می‌شود و کسی که الهام دریافت می‌کند، خمیر مایه هر دو «انتظار» است. اینکه گفته می‌شود «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ» این انتظار برای انسان وحی می‌آورد که ممکن است مثبت یا منفی باشد. بنابراین هر کس الهامات پی در پی درست داشت، وحی او نیز درست می‌باشد و برعکس آن نیز صادق است. بنابراین هرگاه فاصله بین کار خیر و الهام کمتر شود، این باعث الهامات پی در پی می‌شود. بنابراین هرگاه فاصله عمل و علم بیشتر شود این باعث بروز وسوسه می‌شود و اگر این وسوسه‌ها تکرار شد، وسوسه‌ها تبدیل به وحی شیطان می‌شود.

وسوسه خود را با تاخیر و تنبلی و کسالت نشان می‌دهد، در واقع از «القاء» می‌آید. مثل این که گفته می‌شود کار خیر به چه دردی می‌خورد؟! اتفاقی که در فرد می‌افتد این است که عقل در او منفعل می‌شود و از آن به بعد هوشیاری او در انجام کارها کمتر می‌شود. به این صورت است که فرد قبلا کار شر را با کمی فکر و تأمل انجام می‌داد، ولی به مرور دیگر به کارهای خود فکر هم نمی‌کند و سریع‌تر کار شر را انجام می‌دهد و در مراتب بعدی تفکر و تأمل در او تعطیل می‌شود. در نهایت تبدیل به یک نظام فکری می‌شود که برای کارهای خود توجه نیز می‌آورد. این سیستم بسیار جالب است که فرد در ابتدا عذاب وجدان داشته است اما در ادامه برای کارهای بد خود دلیل می‌آورد که باید اصلا همین کار را می‌کرده است و در ادامه رها نمی‌کند و امر می‌کند که باقی مردم نیز باید همین گونه باشند! فرآیند آن به این صورت است:

ابتدا تاخیر و سستی همراه با عذاب وجدان است. بعد کم‌کم انجام دادن کار بد بطور عادی و در ادامه دلیل آوردن برای کار اشتباه خود و در ادامه اقامه دلیل برای کار اشتباه جهت انجام آن توسط دیگران.. چنین انسانی توفیق شنیدن صدای شیطان را خواهد داشت!

چقدر این سیستم هدایت و ضلالت منظم و جالب است! برای ما جالب است که کسی می‌تواند به این حد از ضلالت برسد و جالب است که خدا چنین انسانی را خلق کرده است! آیاتی که در حوزه شیطان مطرح شده، دارای مرتبه است. برای مثال گروهی هستند که چون از ذکر اعراض داشته‌اند، شیطانی را برای او قرین می‌کنند که زمانی به یاد خدا نیافتد.

اگر براساس علم، عمل کنیم به وسواس کشیده نمی‌شویم. شما تشخیص می‌دهید این کار خوب است و به دلایلی درست است پس آن کار را انجام می‌دهید و اگر فهمیدید که این کار اشتباه بوده است در کارهای بعدی سعی می‌کنید آن را تکرار نکنید. بعد می‌بینید بین این چند کار، کدام بهتر است و آن را انجام می‌دهید. مهم این است که پشت گوش نمی‌اندازید. این پشت گوش انداختن‌ها در ابتدا عذاب وجدان دارد اما بعد انسان گرفتار وسوسه‌ها می‌شود. این افرادی که اتفاقا دچار وسواس می‌شوند به دلیل تاخیر در عمل است نه به دلیل تفکر برای عمل. مثلا

فکر کرده‌اید که این کار را بکنید، خوب انجام دهید. اگر سرعت در عمل داشته باشید و در عمل بند نکنید، مشکل حل می‌شود و دچار وسواس نمی‌شوید.

سوال: اگر این موضوع جهل مرکب باشد، چطور می‌شود؟

- جهل مرکب را ارتباط با مومنین برطرف می‌کند. مردان و زنان الهی جهل مرکب را برطرف می‌کنند. انسان وقتی زندگی مومنین را نگاه می‌کند، جهل او برطرف می‌شود. بالاخص مسافرت‌هایی که به شهرهای دیگر می‌شود. مشاهده مردم شهرهای دیگر و زندگی آنها که بدون تکلف فرزندان خود را بزرگ می‌کنند و زندگی می‌کنند، جهل مرکب را برطرف می‌کند. در واقع مشاهده زندگی دیگران و چگونگی آن بالاخص زندگی کسانی که امی هستند؛ یعنی بدون تعلیم علم، چیزی را دارند؛ مشاهده چنین انسان‌هایی که به آنها «آیت الله» گفته می‌شود خیلی چیزها را متوجه می‌کند. اگر تاخیر بین عمل و علم درست شود، الهام جای وسوسه را می‌گیرد.

آیات را بررسی کنیم می‌بینیم حضرت موسی (علیه السلام) بزرگ می‌شوند و به بلوغ عقلی می‌رسند که این مربوط به قبل از رسالت ایشان است. قبل از پیامبری فردی را برای شما ترسیم می‌کند که چابک است و رابطه‌های مفصلی بین مردم دارد. در اثر این ارتباطات قوی در همان سن نوجوانی شیعه پیدا می‌کند. در همان سن تبدیل به امام می‌شود در صورتی که هنوز به ایشان وحی نشده است.

سستی یعنی انسان در کارها تاخیر بیاندازد (لفت دادن) و تنبلی یعنی حال انجام آن کار را ندارد. یکی از علت‌های این معضلات به دلیل عدم تفصیل داشتن در کارها است. برای مثال شما در رابطه با کسی دچار اشتباه شده‌اید، بررسی می‌کنید اگر این موضوع را به خود آن فرد بگویید بد است و اگر هم نگویید دچار گناه و حق الناس شده‌اید. بین دو گزینه که هر دو بد است و نمی‌توانید تمایز بدهید که کدام بدتر است، راه آن این است که به گزینه‌های بعدی هم فکر کنید. مثلاً به ازای غیبتی که برای او کرده‌اید، کار خیری انجام بدهید، خدمت‌رسانی برای خود او یا فرزندان او انجام بدهید. وقتی گزینه، دو تا باشد انسان تردید می‌کند اما وقتی این گزینه‌ها چند مورد شد، در دل این گزینه‌ها می‌توانید به راحتی انتخاب کنید. ما نوعاً در تفصیل مشکل داریم. مثلاً ما برای خوشحال کردن یک نفر فقط یک راه می‌شناسیم اما اگر تفصیل داشته باشیم چندین راه برای آن می‌یابیم. خوب باید دید چون می‌توان یک فرد را با حالت‌های مختلف خوشحال کرد، مثلاً ممکن است با یک نوشته و یا یک کتاب دیگران را خوشحال کرد. خوشحال کردن دیگران به ابداع و قول حسن و خوش است

آن‌هایی که در کارها تاخیر دارند، احتمالاً مقام تفصیل ضعیفی دارند. راه تقویت مقام تفصیل «مشاهده» است. انسان از طریق مشاهده دیگران، خیلی چیزها یاد می‌گیرد. من اگر خوش اخلاقی نمی‌دانم، کافی است به جاهای مختلف

بروم و با مشاهده از دیگران یاد بگیرم و همان‌ها را به کار بندم. اما اگر منتظر باشم که همه این خوش اخلاقی در یک نفر جمع شود و من از او یاد بگیرم چنین چیزی وجود ندارد! در زمان‌های قبل اگر افراد می‌خواستند به مقام عرفان برسند، سراغ یک نفر می‌رفتند اما الان ظاهراً بساط این موضوعات برچیده شده است که به نظر بنده یک رحمت است چون می‌خواهند شما در هر چیزی به خوب آن مراجعه کنید. عرفان یعنی «اخذ خوبی‌های پراکنده بین مردم و جمع شدن آن در من» اینکه من همه خوبی‌ها را در یک نفر ببینم، اینگونه نیست. این مقام تفصیل به انسان الهام می‌دهد و بعد کم‌کم فرد را وحی‌دار می‌کند.

بطور کلی علم انسان «القایی» است و علمی که در او جاری می‌شود به وسیله القانات جاری می‌شود و «مواجهه‌ای» است. هرچه انسان مواجهه‌های بیشتری داشته باشد، علم بیشتری خواهد داشت و هرچه انسان تعداد مواجهه‌ها و ارتباطات کمتری داشته باشد، علم کمتری دارد. هرچه انسان مواجهه‌های تخصصی‌تر داشته باشد، الهامات بیشتر خواهد داشت و توجه او نیز بیشتر می‌شود. برای مثال کسی که در تراشکاری یا مکانیکی کار می‌کند بعد از یک مدت مثل این است که در انجام کار به او الهام می‌شود. انسان در هر کاری توجه ویژه داشته باشد از همان مجراها مثل این است که به او خبر می‌دهند. در همه مشاغل و کارهای به این صورت است، حالا کاری به مشاغل هم نداریم... اغلب ما پدر و مادر هستیم، چطور می‌توانیم والدین خوبی باشیم؟ به این صورت که در پدر و مادر بودن خود توجه به آن سمت داشته باشیم و نه دقت‌های وسواس‌گونه، بلکه فرد برای مثال زیاد مادری بکند، یعنی زیاد با فرزندان خود بیرون برود و یا زیاد برای آنها آشپزی کند، مثل یک مکانیک که زیاد کار می‌کند، طبیعتاً در راستای مجرای الهامات قرار می‌گیرد. ما دل‌مان می‌خواهد که الهام بیاید و جای کارهای ما را بگیرد در حالیکه موتور الهام با «عمل» روشن می‌شود. یعنی هرکس چابک‌تر و پر عمل‌تر باشد، از الهام الهی بهره‌مندتر خواهد بود. این قانونی برای همه کارها است و در دست‌یابی به معرفت الهی نیز همین‌گونه است.

پایان جلسه امروز را به این جهت که شهادت حضرت رقیه (سلام الله علیها) است اینگونه ختم می‌کنیم که هر کسی قصد زیارت این خانم سه ساله را بکند و هر توسلی، هر فکری و یا هر ارتباطی که خودش فکر می‌کند به این طفل سه ساله، که بی‌شبهت به حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) نبوده‌اند... که همه زندگی او مدلی از حضرت فاطمه (سلام الله علیها) شد، هر کس در درون خود نیت خاصی در برطرف شدن مشکل خودش و دیگران بکند و برای اینکه ان‌شاءالله ما جزء زائرین قبر ایشان محسوب شویم و دعاهای ما نیز در حق خود و دیگران مستجاب شود، صلواتی ختم بفرمایید.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات